



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هفتاد و چهارم





با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

بیت اول غزل ۱۳۳۲ برنامه ۹۱۸ گنج حضور، من را بر آن داشت که در مورد صبر و همچنین تفاوت آن با تحمل کردن و پندار کمال داشتن و ثمره و نتیجه عاشق پیشه‌گی و خاصیت‌های من‌ذهنی و ویژگی‌های یک عاشق، مطالبی را تهیه و به اشتراک بگذارم.

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

توبه سفر گیرد با پای لنگ

صبر فرو افتد در چاه تنگ

در این بیت مولانای عزیز در مورد صبر من‌ذهنی می‌گوید:

و توبه واقعی که همان برگشت به اصل و ارجعی به الست و شناسایی من‌ذهنی و فعالانه کار کردن همراه با حزم و دوراندیشی و اتقوا و پرهیز کاری، نه توبه مصنوعی که همان ردوا لعادوا که برگشت دوباره به ذهن است. صبری که در این بیت بیان می‌شود، صبر من‌ذهنیست که می‌توان آن را همان تحمل کردن دانست که با صبر کردن واقعی متفاوت می‌باشد. صبر من‌ذهنی همراه با عجله است و بدون دور اندیشی و تفکر کردن.

🍌 حال صبر و ثمره و نتیجه آن:

ثمره و نتیجه صبر: شفا بخشیدن جان است و توانمندی.

ثمره و نتیجه صبر: رضایتمندی است و نهایت لذت و فروتنی.



ثمره و نتیجه صبر: بی‌نیازی از هر کس است و هر چیز، در حالی که ما کاملیم و کامل جان آمده‌ایم.

ثمره و نتیجه صبر: مراقبه کردن در لحظه است و در لحظه جاری.

ثمره و نتیجه صبر: شنیدن صدای سکوت است و خاموشی ذهن.

ثمره و نتیجه صبر: بیداری روحانیست و هوشیاری حضور.

ثمره و نتیجه صبر: بردباری زیباست و پایداری.

ثمره و نتیجه صبر: وارد شدن دم ایزدیست در چهار بُعد.

ثمره و نتیجه صبر: تسلیم است و پذیرش اتفاق لحظه.

ثمره و نتیجه صبر: کار کردن فعالانه روی خود است، همراه با خرد زندگی.

ثمره و نتیجه صبر: راندن همانیدگی‌ها به حاشیه است و نیاوردن هم‌هویت شدگی‌های جدید به درون.

ثمره و نتیجه صبر: پرهیز است و اتقوا.

ثمره و نتیجه صبر: اعتماد است و اعتقاد به نیروی زندگی.

ثمره و نتیجه صبر: فراوان اندیشیست و کوثر.

ثمره و نتیجه صبر: شادی بی‌سبب است و سپاسگزاری.

ثمره و نتیجه صبر: من نمی‌دانم است و دخالت نکردن.



🌱 و اما ثمره و نتیجه تحمل:

تحمل کردن برابر است با: غرق شدن در آینده نامعلوم.

تحمل کردن برابر است با: افسردگی.

تحمل کردن برابر است با: انتقام گرفتن.

تحمل کردن برابر است با: کینه و رنجش داشتن.

تحمل کردن برابر است با: احساس پوچی و بی‌هدفی و بی‌ارزشی و خود کم‌بینی، که خود را فردی باارزشی نمی‌دانیم و به حساب نمی‌آوریم.

تحمل کردن برابر است با: دور شدن از اصل خود.

تحمل کردن برابر است با: گفتگوهای من‌ذهنی.

تحمل کردن برابر است با: من می‌دانم‌ها.

تحمل کردن برابر است با: پرخاشگری و ستیزه و مقاومت و قضاوت کردن ذهن.

تحمل کردن برابر است با: آرامش نداشتن درون که همواره عجله دارد که به آینده برود و زندگی را در آینده جستجو کند.

تحمل کردن برابر است با: افسانه سازی‌های من‌ذهنی.

🌱 ثمره و نتیجه پندار کمال:

ثمره و نتیجه پندار کمال: مقایسه کردن خود با دیگران.

ثمره و نتیجه پندار کمال: حس خود برترینی.

ثمره و نتیجه پندار کمال: حسادت.


ثمره و نتیجه پندار کمال: عیب‌بینی و عیب‌جویی در دیگران.

ثمره و نتیجه پندار کمال: احساس کمبود و از درون تهی بودن و کاهش دادن خود به سطح.

ثمره و نتیجه پندار کمال: بی‌نیازی از نیرو و خرد زندگی.

ثمره و نتیجه پندار کمال: مقاومت و قضاوت و ستیزه و پرخاشگری و عدم تمرکز در لحظه.

ثمره و نتیجه پندار کمال: جستجو کردن زندگی در بیرون و به مراد دل رسیدن و از هر چیزی کامل و تمام آن را بدون ایراد و بدون نقص خواستن که با هر جان‌کندنی می‌خواهد به مرادهای ذهنی برسد.

ثمره و نتیجه عاشق پیشه‌گی: 

انتقام را به بخشش.

شعار را به شعور.

و خود سوزی را به دل سوزی.

کنترل کردن را به رهایی.

غم را به شادی.

ترس را به ایمان.

رنجش را به عشق.

خود محوری را به خدا محوری.

تحمل را به صبر.

کینه و انتقام جویی را به فضاگشایی.

درد را به آگاهی.

و حماقت را به دانایی.

🍌 برخی از خاصیت های من ذهنی:

من ذهنی کارش: شکایت کردنست و نالیدن.

من ذهنی کارش: تحقیر است و توهین.

من ذهنی کارش: طعنه زدن است و بدگویی.

من ذهنی کارش: خساست است و گدا صفتی.

من ذهنی کارش: تخریب کردن است و سرزنش و ملامت.

من ذهنی کارش: به واکنش وادار کردن است و کمیابی.

من ذهنی کارش: عدم مسئولیت پذیریست و ایرادگیری.

من ذهنی کارش: عصبانی شدن است و تخریب.

ویژگی‌های یک عاشق

عاشق: تحسین و تشویق می‌کند.

عاشق: به مرکز عدم راهنمایی می‌نماید.

عاشق: فضاگشاست و پذیرش اتفاق لحظه را دارد.

عاشق: از جنس فراوان اندیشی می‌باشد.

عاشق: عاشق وصال است.

عاشق: از پیشرفت دیگران خوشحال می‌شود.

عاشق: عاشق بی‌مراد شدن است و بی‌مراد شدن عاشق را عصبانی نمی‌کند.

عاشق: نور افزاست، نه کارافزا.

حال با این عبارات کوتاه دانستم که:

عشق لذت بی‌کرانه خداوند است که از هر گونه قاعده و روش شکایت کردن به دور می‌باشد.

شکایت کردن مرا از عشق الهی دور می‌سازد و نسبت به پیمان عهد الست بی‌وفا و چهار بُعدم را می‌خشکاند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

لذت بی‌کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نام او

قاعده خود شکایت است و نه جفا چرا بود؟



و دانستم که:

عشق از همان آغاز خلقت خونین بوده است و همانیدگی‌هایم را آشکار می‌کند و شکار و اجازه نمی‌دهد که همانیدگی را به جای او که همان عشق و زندگی است در درون و مرکز قرار بدهم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۱

عشق از اول چرا خونی بود

تا گریزد آنکه بیرونی بود

دانستم که:

عاشقان کسانی هستند که طالب زنده شدن به خداونداند.

و فعالانه و کوشا می‌خواهند در این مسیر قدم برمی‌دارند.

و درد هوشیارانه را می‌کشند و فضاگشایی می‌کنند.

و در لحظه حال مستقر.

و به مرکز عدم متعهد.

و اگر بی‌مراد شوند خوشحال می‌گردند.

و بی‌صبرانه منتظرند که خداوند آنها را بی‌مراد سازد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

🌱 عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش

و دانستم که:

کاهلی و تنبلی من ذهنی مرا بی‌شکر و بی‌صبر می‌نماید که دانایی من ذهنی را می‌گیرم.

و می‌گویم:

من محکوم به زندگی کردن در من ذهنی می‌باشم.

و احساس مسئولیت‌پذیری نمی‌کنم و خودم را رنجور و بیمار می‌سازم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

🌱 هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

🌱 هر که جبر آورد خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش در گور کرد



و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است 🌱

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان





با سلام و خسته نباشید خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان گنج حضوری گرامی

❌ بی‌مرادی یعنی هر شکستی که ما توی زندگیمون می‌خوریم. از یک مشکل ساده مثل سوختن غذا یا گیر نیاوردن جای پارک تا مشکلات بزرگ زندگی مثل مشکلات رابطه عاشقانه یا مسائل مالی جدی. بی‌مرادی‌ها تو زندگی ما اتفاق می‌افتند تا ما متوجه بشیم که باید از دید خدا استفاده کنیم نه دید خودمون.

خدا داره با بی‌مراد کردن ما بهمون میگه: منو هم ببین، از دید من استفاده کن، من اینجام. در واقع بی‌مرادی لطف خدا به ماست. ما توی ذهن خودمون گم شدیم. مرکز ما پر از درد و همانیدگی هست و وقتی جف القلم خدا اجرا میشه، باز تاب این مرکز بد در بیرون اتفاقات بد هست، پس ما هر چقدر هم سعی کنیم نمی‌تونیم زندگیمونو درست کنیم، چون مرکزمون خرابه.

این مرکز خراب توی بیرون هم دنبال ویرانی می‌گرده، همش می‌خواد به سمت ویرانی حرکت کنه، دوست داره روابطمون خراب باشه، دوست داره وضعیت مادیمون بد باشه. من ذهنی ما دوست داره همیشه بدبخت باشه.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت شماره ۵۵۰

✅ چون ز زنده مرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

❌ البته خدا هم می‌خواد به ما کمک کنه. خدا هر لحظه داره لطف و محبتشو برای ما می‌فرسته اما مرکز ما نمی‌زاره خدا بهمون کمک کنه. مرکز ما خرابه و قانون خدا اینه که بیرون زندگی ما مثل درونمون باشه و قانون جف القلم اجرا بشه، پس تا وقتی که مرکز ما خراب هست و پر از درد و همانیدگیه زندگی ما درست نمیشه.



بی‌مرادی‌هایی که توی زندگی ما اتفاق می‌افتند، در واقع سخنی از طرف خدا با ما هستند. خدا داره با قضا و کن‌فیکان خودش این بی‌مرادی رو تو زندگی ما میاره تا من‌ذهنی ما رو بشکنه. این مرکز بد رو از بین بره و من‌ذهنی ما خاموش بشه.

پس هم جف‌القلم مرکز بد ما هست که باعث اتفاقات بد زندگی‌مونه و هم کن‌فیکان خدا که قصد خدا از این اتفاقهای بدی که برای ما می‌سازه اینه که ما این من‌ذهنیو ادامه ندیم و زندگی‌مون خوب بشه.

در واقع کن‌فیکان خدا شاید ظاهرش بد باشه اما اگه ما اون رو بپذیریم و دید خدا رو بیاریم مرکز‌مون، لطف و خرد و عقل و شادی خدا به زندگی ما وارد میشه و زندگی‌مون خیلی بهتر میشه.

ابیاتی در مورد اینکه دلیل اتفاقات بد زندگی‌مون خودمون هستیم. 🖱️

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

ربنا انا ظلمنا نفسنا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۷

بل قضا حقست و جهد بنده حق

هین مباحث اعور چو ابلیس خلق



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

بر قضا کم نه بهانه ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۴

خون کند زید و قصاص او به عمر؟

می خورد عمر و بر احمد حد خمر؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

گرد خود بر گرد و جرم خود ببین

جنبش از خود بین و از سایه مبین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۶

که نخواهد شد غلط پاداش میر

خصم را می داند آن میر بصیر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۷

چون عسل خوردی نیامد تب به غیر

مزد روز تو نیامد شب به غیر



✘ حالا ما در برابر بی‌مرادی‌ها تو زندگی‌مون دو تا راه داریم، یا ساکت می‌شیم و واکنشی نشون نمیدیم، یا ستیزه می‌کنیم و با خشم یا رنجش یا اضطراب یا غم به اتفاق واکنش نشون میدیم. اگه واکنشی نشون ندیم، یعنی داریم به قضا و کن فیکان خدا کمک می‌کنیم که من ذهنی ما رو از بین بیره.

هدف اینه که ما خودمونو بشکونیم. من ذهنی رو از بین ببریم. وقتی این من ذهنی از بین بره، اونموقع خدا میاد به مرکز ما. وقتی خدا بیاد به مرکز ما، بازتاب این مرکز عدم در بیرون، پر از لطف و خیر و برکت و شادی هست. روابط ما درست میشه، چه با دوستانمون، چه با شریک زندگی‌مون. وضعیت مالی ما درست میشه، بدن ما سالم میشه، قدرت ما زیاد میشه، ما شاد می‌شیم. پس اگه ما در برابر این بی‌مرادی‌ها واکنشی نشون ندهیم و فضا رو باز کنیم، داریم درهای بهشت رو به روی زندگی‌مون باز می‌کنیم.

اما اگه به اتفاقات بد زندگی که همون بی‌مرادیه، با خشم و رنجش و کینه واکنش نشون بدیم و فضا رو ببندیم و ستیزه کنیم، دوباره داریم روش من ذهنی رو ادامه میدیم. داریم من ذهنی رو حفظ می‌کنیم. داریم این مرکز بد رو حفظ می‌کنیم و این مرکز بد هم ما رو به سمت نابودی می‌بره و روابط و وضعیت مالی و ابعاد دیگه زندگی ما رو خراب می‌کنه.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت ✓

حفت الجنه شنو ای خوش سرشت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

از هر جهتی تو را بلا داد ✓

تا باز کشد به بی‌جهات



X پس بی‌مرادی‌ها و اتفاقات بد زندگی‌مون، بزرگترین لطف خدا به ما هستند. این همه در برابر اتفاقات بد واکنش نشون دادیم و رنجیدیم و عصبانی شدیم و ناراحت شدیم، هیچ تغییری هم تو زندگی‌مون اتفاق نیفتاد. پس چرا یکبار بی‌واکنشی رو امتحان نکنیم؟ البته اگه نیاز باشه، باید با فضاگشایی اتفاق رو تغییر بدیم. چرا یکبار سکوت کردن رو امتحان نکنیم؟ چرا نمی‌زاریم این من‌ذهنی از بین بره و زندگی ما درست بشه؟ ما باید منتظر اتفاقهای بد باشیم و اونا رو با جون و دل بپذیریم تا ذهنمون ساکت بشه و برای همیشه از بین بره و خدا پاشو تو زندگی ما بزاره.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

✓ بانگ می‌زد آتش ای گیجان گول

من نی‌ام آتش، منم چشمه قبول

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۷

✓ خشم خود بشکن، تو مشکن تیر را

چشم خشم خون شمارد شیر را

X ما باید متوجه بشیم این اتفاقات بد، موقت هستند. این اتفاقات بد، برای این هستند که من‌ذهنی ما از بین بره. این اتفاقات بد رو اگه ما بپذیریم و با خشم یا رنجش و یا ناراحتی در برابرشون واکنشی نشون ندهیم، باعث از بین رفتن من‌ذهنی ما می‌شوند.

شاید توی اتفاقات بد، بنظر میاد که ما داریم از هدفمون دور می‌شیم. شاید ما یک هدفی رو تو زندگی‌مون داریم، مثلاً ممکنه یک هدف مالی داشته باشیم و شاید دوست داریم با کسی رابطه برقرار کنیم. این اتفاق بد تو ظاهر داره ما رو از



هدفمون دور می‌کنه اما واقعیت اینه که اگه ما در برابر اون اتفاق واکنش نشون بدیم واکنش ما نسبت به اتفاقه که ما رو از هدفمون دور می‌کنه، یعنی واکنش ما در برابر اتفاق خیلی مهمتر از خود اتفاقه.

اگه ما واکنش نشون بدهیم به اتفاق از جنس اون اتفاق می‌شیم. قربانی اون اتفاق می‌شیم و جنس اون اتفاق بیشتر تو زندگی ما تکرار میشه. اما اگه ساکت بمونیم و واکنشی نشون ندیم و به خدا کمک کنیم تا من ذهنی ما رو از بین ببره، اون موقع از دل این اتفاقای بد، اتفاقای خوب وارد زندگی ما می‌شوند. مثل یوسف پیامبر که برادرش به چاه انداختنش و بعدش هم هفت سال به زندان رفت ولی همین اتفاقهای به ظاهر بد، باعث شد به عزیزی مصر برسه. در واقع خدا برای موفق کردن ما تو زندگیمون، نیازی به دلیل و واسطه نداره. نیازی به سببها نداره. همه قدرت در اختیار خداست. رفتار همه انسانها رو خدا داره کنترل می‌کنه. همه اتفاقات رو خدا داره بوجود میاره. فقط منتظره ببینه ما چه واکنشی نشون میدیم. اگه سکوت رو امتحان کنیم و این من ذهنی رو از بین ببریم و به خدا ایمان داشته باشیم و مطمئن باشیم همه چیز دست خداست، خدا از دل اتفاقای بد، اتفاقای خوب رو به زندگیمون میاره و زندگی ما رو از این رو به اون رو می‌کنه و باعث پیشرفت ما هم در مسائل معنوی و هم در مسائل مادی زندگیمون میشه.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دم او جان دهدت رو ز نفخت بپذیر

کار او کن فیکون است نه موقوف علل



✘ خیلی از ما هدفهایی رو توی زندگیمون داریم. اکثریت این هدفها، واقعا اهداف خوبی هستند. اهداف سازنده‌ای تو زندگیمون هستند. شاید ما می‌خواهیم رابطه خوبی رو با یک نفر داشته باشیم. شاید ما می‌خواهیم وضعیت مالی خوبی داشته باشیم و در آسایش زندگی کنیم. شاید کسی برای خودش هدف گذاشته که بدن سالمی داشته باشه و همیشه ورزش بکنه.

این هدفها رو خدا توی ذهن ما گذاشته و خدا دوست داره که ما به هدفهامون برسیم و زندگی خوبی داشته باشیم ولی مشکل اینه که ما با من ذهنیمون داریم به سمت اهداف میریم. اگه من ذهنی رو از بین ببریم، همه چیز درست میشه. اول از همه شادی و قدرت و خرد خدا به زندگیمون میاد و بعدش هم زندگی بیرون ما درست میشه.

در واقع خدا داره میگه: تو بزار من به زندگیتم پیام. اون هدفها رو من خودم بهت نشون دادم که انقدر دنبالشی ولی با من ذهنیت داری خرابشون می‌کنی. تو بزار من پیام به زندگیتم، هر چیزی که می‌خوای رو من درست می‌کنم برات. تو خودت کاری نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۵

✓ هر کراماتی که می‌جویی به جان

او نمودت تا طمع کردی در آن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴

✓ گر نخواهم داد، خود ننمایمش

چونش کردم بسته دل، بگشایمش



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲

ای طالب خوش حمله من راست کنم جمله

هر خواب که دیده‌ستی، هر دیگ که پختستی

البته باید اینو بدونیم که ما از هدفهامون نباید مراد بخوایم. ما از هدفهامون نباید شادی و خوشبختی بخوایم. مراد

ما رو خدا در این لحظه بهمون میده. شادی و خوشبختی ما رو خدا در این لحظه بهمون میده. اون چیزایی که تو ذهنمونند، نمی‌تونند این چیزا رو به ما بدن یعنی اصلا شادی و خوشبختی ندارن که بخوان به ما بدن. پس ما می‌تونیم دنبال اهدافمون بریم اما نباید از شون زندگی بخوایم چون بی‌مراد می‌شیم.

اما اگه از اهدافمون زندگی نخوایم راحت به اونا می‌رسیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۳

جمله بی‌مرادیت از طلب مراد توست

ور نه همه مرادها همچو نثار آیدت

خدا خودش می‌دونه ما چی رو می‌خوایم. اما اگه ما همش از خدا تقاضای کمک بکنیم یعنی داریم فرض می‌کنیم که

خدا عقل نداره. داریم فرض می‌کنیم خدا نمی‌فهمه که باید اون چیز رو توی زندگیمون درست کنه. ما از خدا فقط باید خودشو بخوایم، وقتی خودش بیاد تو زندگیمون بقیه چیزها هم درست میشه.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۷

✓ آنکه از دادش نیاید هیچ بد

داند و بی خواهشی خود می دهد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

✓ از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونیست و کلی کاستن

✗ پس بیاید خودمونو امتحان کنیم. مثلا آیا می تونیم در برابر طعنه زندهای مردم ساکت بمونیم و حزم کنیم؟ آیا

می تونیم وقتی مردم من ذهنی ما رو کوچیک می کنند، واکنشی نشون ندیم؟ این مردم درونشون پر از درده و وقتی به ما

می رسند توی ما هم درد رو بالا میارن. آیا می تونیم خودمونو کنترل کنیم و با عصبانیت یا رنجش یا غم و ناراحتی واکنشی

نشون ندهیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴

✓ حزم کن از خورد کین زهرین گیاست

حزم کردن زور و نور انبیاست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

✓ از قرین بی قول و گفتگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او



با تشکر از همه دوستان عزیز و آقای شهبازی گرامی

عباس از شیراز ❤️





به نام خدا 🙏

«بحر نیستی»

مولانا که آموزگار عشق است، با عظمت کلامش طریق نوح می‌گیرد و ما را به بحر نیستی و عدم دعوت می‌کند، باشد که از خشکی ذهن و دردهایش نجات یابیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۴۴

باز پَران کن حمام روح گیر

در ره دعوت طریق نوح گیر

در قدیم همه با دستان کثیف غذا می‌خوردند تا اینکه صابون اختراع شد. برای شستشوی روحمان به آموزه‌های مولانا که شفابخش و درمانگر است نیاز داریم. قدرت خردورزی بزرگان مثل صابونی نجاسات باطن را پاک می‌کند. مثل کنعان پسر نوح از دعوت پدر سرپیچی نکنیم و به جان و دل قدردان و سپاسگزار این فرصت و موهبت برنامه گنج حضور باشیم و آن را غنیمت بدانیم.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۴۳۵

عاشق شو آر نه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

این جهان کارگاه خداوند است و ما به مقصود زنده شدن به خدا آمَدیم، پس با زندگی همکاری کنیم و فضا باز کنیم و عاشقانه مرکزمان را از نقش و نگار همانیدگیها پاک کرده و دلمان را خانه خدا کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاه صنّ حق چون نیستی است

پس بیرون کارگه بی‌قیمتی است

این جهان کارگاه آفرینش خداست، هر چقدر نیست تر شویم از جنس خدا شده و آفریننده و خلاق می‌شویم، بالعکس هر چه با من‌ذهنی هست شویم و بخواهیم خودنمایی کنیم از کارگاه حق بیرون رانده شده و خوار می‌شویم.

خیام، رباعیات، رباعی شماره ۱۱۶

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی چو هستی خوش باش

حقیقت این است اگر ما بمیریم زندگی ادامه دارد و آدمهای اطراف ما به زندگی خود ادامه می‌دهند، پس قبل از اینکه بمیریم در تسلیم چون مردگان باشیم و از کنترل و قضاوت دیگران دست بکشیم و برای کیفیت زندگی خود بکوشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

کنون پندار مُردم اُستی کن

که در تسلیم ما چون مردگانیم

انسان‌هایی که لحظه مرگ را تجربه کردند گفتند: در لحظه مرگ فقط به اُستی با زندگی و خودشان فکر می‌کردند و حسرتشان برای لحظاتی بود که با عدم پذیرش و مقاومت و رنجش و ستیزه زندگی خود را تلف کردند و زندگی نکردند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

خمش کن مُرده وار ای دل آزیرا

به هستی متهم ما زین زبانیم

دانا زندگیست و ما هیچ نمی‌دانیم پس مراقب باشیم تا با مقاومت و قضاوت، هستی خود را متهم به زندان دنیا نکنیم، حرف زدن با من ذهنی بی‌اثر است و هوشیاری را پایین می‌آورد، ما باید مراقب سکوت ذهن باشیم تا زندگی از طریق ما سخن بگوید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۲

مشرق و مغرب آر روم، و ر سوی آسمان شوم

نیست نشان زندگی، تا نرسد نشان تو

به هر کجا که رویم اگر سر خود را جدی بگیریم و من ذهنی راهنمای ما باشد به بلا و درد گرفتار می‌شویم، باید من ذهنی خود را نیست کنیم تا فضا باز شود و راه و نشان زندگی را بیابیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

جمله استادان پی اظهار کار

نیستی جویند و جای انکسار

*انکسار: شکستن



نچار با شکستن چوب‌ها می‌تواند کار جدید خلق کند، خیاط با بریدن پارچه طرح جدید خلق می‌کند، با تسلیم خود را به دستان استاد که زندگیست بسپاریم، به من ذهنی نیست شویم و همانیدگیها را با اختیار بشکنیم تا استاد زندگی با کن‌فکانش هوشیاری جسمی ما را به هوشیاری حضور تبدیل کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹

لاجرم استاد استادان صمد

کارگاهش نیستی و لا بود

*صمد: بی نیاز

استاد استادان که خدای بی‌نیاز است، می‌خواهد هر انسانی را در کارگاه دنیا که جهان بی‌مراد است به همانیدگیها نیست کند و اگر ما با فضاگشایی با زندگی همکاری کنیم و هر چه غیر خداست را لا کنیم زودتر به زندگی زنده می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کجا این نیستی افزونتر است

کار حق و کارگاهش آن سر است

چیزهای دنیا همه آفل و از بین رنده هستند، اگر زندگی چیزی را از ما گرفت نترسیم، زیرا با هر نیست شدن ما به حقیقت خود که عدم است، هست‌تر می‌شویم و هوشیاری از آن سری که در ذهن به تله افتاده و جامد شده، آزاد می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۴

پس ز درد اکنون شکایت بر مدار

که اوست سوی نیست، اسبی راهوار

پس از دردها نترسیم و ناله و شکایت نکنیم بلکه فضا باز کنیم و آن چیزی را که باعث ترس و درد ما شده شناسایی کنیم. این شناسایی اسب راهدانیست که راه درست را به ما نشان می‌دهد و انرژی زندگی از ما آزاد می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۶

چون شنیدی شرح بحر نیستی

کوش دایم تا بر این بحر ایستی

وقتی چیزی را می‌شنویم برای شناسایی آن مسئولیم، اکنون مولانا به گوش جان ما گفت: ای انسان بکوش تا در بحر نیستی بایستی، یعنی در برابر اتفاقات فضا باز کنیم تا با خرد الهی راه‌های مناسب را بیابیم، نه با عقل جزوی که ما را به قلاب ذهن می‌اندازد و گرفتار درد و رنج می‌کند.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏

دیبا از کرج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com